



بنام کردستان بزرگ

Under Name of Great Kurdistan

دوستان عیب نکنند که چرا دل به تودام!
باید اول به توگفتن که چنین خوب چرایی؟

کرد

سخنرانی: پروفیسور: مینورسکی

سال 1915

مترجم: حبیب اله تابانی

گرد آورنده: سرهنگ چیا

مذهب و آیین کردها:

قسمت قریب به اتفاق کردها از نقطه نظر معتقدات، پیرو دین اسلام و مذهب تسنن اند، و این همان مسئله ای است که در مقابله ایران و عثمانی، اغلب به نفع عثمانی، اغلب به نفع عثمانی ها تمام شده است. زیرا در سال 1905 - 1912، زمان حمله عثمانیها به ایران، عثمانی ها از این وضع استفاده شایانی کردند تا جایی که "ظاهر پاشا" فرماندهی عثمانی در گزارشش به امپراطوری نوشت: تمام کردها مطیع عثمانی اند.

البته اشتباه در این است که کردها عقیده دیگری دارند و غیر از سنی گری پیرو امام شافعی هستند، درحالیکه ترکها پیرو مذهب حنفی اند، که یک چنین اختلافات کوچکی هم می تواند سبب آغاز تفرقه و اختلاف بین آنها گردد.

دو اندیشه دیگر هم هست که سبب گرایش کردها به ترکها است. یکی اینکه عده - ای می گویند سلاطین ترک از اولادان خلفای اموی و عباسی اند، (**به شرفنامه مراجعه شود**). و اعتقاد دیگر این که: پرچم کهن عباسی ها امروز هم در ناحیه بوتان (از کردستان ترکیه) نگهداری میشود و به همین علت اختیار فرماندهی و فرمانروایی به ترکها داده می شود!؟.

این نظریه ها هر چه هست در یک مورد قابل توجه اند، آن هم که در دنیای اسلام بر سر این مورد بحثی ایجاد نشده است، البته کردها می توانند راهی مخصوص به خود انتخاب کنند و به قسطنطنیه (**استانبول**) هم توجه نمایند.

در کردستان ایران، در منطقه " **دشته تال**" درحوالی **بانه و نیار** حوالی زاب قبایلی شیعه مذهب هستند که تا کنون ارتبت خود را با ایران از هم نگسیخته اند، که من: (**مینورسکی**) با عده ای از بازماندگان آنان برخورد کرده ام، که البته امروزه با دیگر اقوام قاطی شده و اعتقادات خود را فراموش کرده اند.

بهرتر است اینجا گفته شود که بزرگان و پیرهای دینی کردها خود را کاملا به اسلام رسمی مقید نکرده و نمی کنند، لذا در عین حالی که سنی هستند اما عقاید مختلفی دارند.

شیوخ " **شمذینان = شمذینان**" و **شهرزور (درطویله و بیاره و اورامانات)** مقلد طریقه نقشبندی اند و بیشتر از سایرین خود را به اسلام مقید کرده اند. اینان به پاکی خون زنانشان و قبور پدرانشان بی اندازه اهمیت میدهند و معتقد به قدرت ارواح نیاکان خود هستند. این حرکت صوفی گرانه در تاریخ برای خود جایی مخصوص دارد.

خیلی خوب به خاطر دارم (**مینورسکی**) که روزی عده ای از سربازان ترک همراهِ افسر خویش بخدمت **شیخ عبدالقادر** که از اعضای انجمن پیران ترکیه بود رسیدند که در مبطه خویش در ناحیه مرکزی سکونت داشت سربازان و افسرشان همه در حالی که زانو زده بودند دستش را بوسیدند. اما شیوخ شهرزور وضع جالبی دارند. زائرین اینها تنها کردهای منطقه نیستند، بلکه در تکایای آنان در مرکز کردستان بیتوته می کنند. **میجرسون** از این زیارتگاهها و زیارتها و دیده های خود صحبت کرده و می نویسد: اغلب اینها زمانی که از سفر حج بر می گردند به " **بیاره**" می روند تا شیخ را زیارت کنند.

عده ای از این شیوخ که بسیار زیرک هم هستند در منطقهء مهاباد پراکنده شده اند و من این شانس را داشتم که با یکی از آنها آشنا شوم و چند بار هم به ملاقاتش رفتم. وی درویشی صوفی و فردی خوش برخورد و با شخصیت بود. اطلاعات وسیعی داشت و گاه اشعاری هم میسرود. (د.د. بلیانف) مردم شناس معروف هم وی را در سال 1913 دیده بود و مشاهدات خود را چنین نقل می کند:

دراویش وی لاله الاالله میگفتند و در آخر کارخود را به چپ و راست می چرخاندند و بر مبنای نوای دف بتدریج این حرکات خود را سریع تر انجام می دادند، تا به مرحله ای میرسیدند که خود را نمی شناختند و ازخود بی خود می گشتند و به عجز و تمنا می پرداختند و در جای خود میرقصیدند و بر سر هم میکوفتند. سر به دیوار می زدند و بر سرعت و پیچ و تابشان میافزودند و موهای بلند و پریشانیشان به اطراف پخش میشد و دست به حرکات میستری مانند میزدند که این ذکر بیشتر در تماشا چیان اثر می گذاشت و بخصوص برای اروپائیان که آنجا بودند بسیار عجیب مینمود و یکی از آنها از این حرکات بسیار ناراحت شد. لذا از شیخ تقاضا کرد که دستور دهد دراویش دست از این کارهایشان بردارند. شیخ نیز تقاضای وی را اجابت کرد و با اشاره مختصر همه چیز به جای حادی برگشت و دوباره شعور خود را باز یافتند و آرامش برقرار گردید.

بدین ترتیب می بینیم صوفی گری سابقه ای مخصوص دارد در حالیکه اسلامی کامل هم نیست. تازه حیات مذهبی کردها برمبنای اعتقادات آنان، دارای تفاوتهای زیادی است. دو شاخهء مذهبی این منطقه اساسا بر پایهء ارکان قومیت کردها قرار دارند که یکی از این دو ایین "یزیدیه" است.

یزیدیه بر پایه ای کهن و باستانی استوار است و در سالهای اخیر تحقیقات ادبی و علمی در بارهء آیین آنها رشد زیادی یافته است. حدود صد سال پیش، این مسئله روشن شد که این کردها (یزیدیه) برای خود نوشتهء مذهبی دارند ولی معلوم نبود

در آن چه هست و چه نوشته اند. در سال 1895 یک مسیونرانگلیسی بنام "اوپاری" موفق شد که یک قسمت از این نوشته را پیدا کرده و انتشار دهد. این نوشته عبارت بود از دو کتاب کوچک به نام های "جلوه" و "مصحف رش". اما فرد دیگری، یک

روحانی کاتولیک عرب به نام "انستاس ماری" توانست هر دوی این نوشته ها را در یک زمان به زبان عربی و کردی انتشار دهد.

چگونگی بدست آمدن نسخه اصلی این نوشته هم داستانی دارد که کاملاً اتفاقی بوده است. بدینگونه که این نسخه در یک صندوق و دریک کنیسه یهودیان واقع در کوههای سنجای، نگاهداری می شده است. "اوپاری" توانسته بود یکی از نگهبانان را قانع کند و بدینسان در مدت دو سال، مخفیانه یک نسخه خطی شبیه آن بنویسد، به گفته خودش ورق های نازک کاغذ را روی نسخه اصلی می گذاشته، به صورتی که خطوط آن از پشت کاغذ نازک دیده می شد و در نتیجه به راحتی بر روی آن خط میکشیده و نت بر میداشته است. کار سختی بوده زیرا نوشته های کردی را بصورت مخفی جمع آوری و یاد داشت می کرده است و این سبب شده بود که علائم سری آن بهم بخورد و همین امر باعث شد بعداً "م. بیتز" در سال 1913 به تلافی این کار "اوپاری" تمام این نوشته ها را به صورت آشکار و کامل منتشر و پخش کند.

جای تاسف اینکه دانشمندان اروپایی هیچ استفاده ای از این مطالعات روسها که واقعا با ارزش بودند، نکرده اند. "یو. س. کارتسوف" که سمت کنسولی روسیه را داشته، در سال 1884 صحبتی در باره یزیدیان کرده و می نویسد: قسمت هایی از کتاب "جلوه" را خوانده ام و مطمئن شده ام که هیچ شکی در صحت این ترجمه ها نیست. اما "انستاس. ماری" افتخار انتشار این اثر با ارزش را به دست آورده است.

قسمت دوم که نزد کارتسوف بوده عبارت از تجزیه و تحلیلی است که از کتاب دوم یزیدی ها (کتاب محصف ره شه یا کتاب سیاه) به عمل آمده بود و اینکه مسلمانان ناحیه یزیدی ها را شیطان پرست میخوانند، بر اساس عدم آگاهی از معتقدات آنان میباشد که بعد از انتشار منشاء یزیدیه و دانسته های مربوط به آن، این ناسزاگویی ها زیاد مورد توجه قرار نگرفت و مشکلاتی هم بوجود نیاورد ضمن اینکه خود یزیدی ها به این شایعه که شیطان خدای آنها است دامن می زنند و شیطان را ملک طاووس می خوانند.

چنین به نظر می رسد که این امر بیانگر یکی از نیات آنها است و می خواهند نشان دهند که معتقد به دوگانگی یا دو نیرو نیستند. در حالی که این عقیده نمی تواند صحیح باشد، زیرا خیر و شر (هرمز و اهریمن) از ازل در مبارزه با همدیگر بوده نبو

دند و تمام موجودات از یک منشا و سرچشمه اند و داستان شش فرشته یا هفت فرشته (بابا طاووس، عزرائیلی، اسرافیل، میکاییل و) نشانگر همین تصورند که همه مخلوق یک خالقند و همچنانکه شعله را از آتش بوجود آوردند، دنیا را هم تو-سط این هفت فرشته بوجود آورده اند.

به عقیده یزیدیان غیر از آتش که خداوند مستقیماً آنرا خلق کرده است، شر هم مسئله ای قراردادی نیست بلکه خواسته ای از خداوند است که علت آن بر بشریت پوشیده است. بابا طاووس در نظر یزیدیان قبله گاه پرستش و مرجع احترام و ستایش است. یزیدیان معتقدند که بعد از خاتمه خلقت شر نیز به پایان خود می رسد و خیر و نیکی هم بعدها از وجود خداوند جدا می شوند که خود خدا تبدیل به همان وجود (بابا طاووس) می گردد.

یزیدیان همچنین معتقدند به تناسخ (دونادون) یا حلول روح فرد بعد از مرگ در وجودی دیگری هستند و آتش و شعله آن را هم می پرستند. محرمات زیادی دارند، مثلاً: کاهو، باقلا، و ماهی را نمی خورند و لباس سبز در بر نمیکنند. علمای دینی مخصوصی دارند که این روحانیون در مدارس مخصوص تربیت شده اند. عبادتگاه مخصوصی دارند و بزرگترین عبادتگاه آنها کنیسه قدیمی مسیحیان در "لاکش" نزدیکی های موصل قرار دارد که "شیخ عدی" قائد بزرگ یزیدیان در آنجا مدفون است.

شیخ عدی از آیین یزیدیان محافظت کرد و کتاب "جلوه" هم از اوست. جالب تر از همه اینکه مورخین مسلمان این شیخ عدی را که متعلق به قرن دوازدهم میلادی است، وارسته و واقعی معرفی می کنند و او را جدا از آیین اسلامی نمی شناسند. هر چند که همین مسلمانان در سال 1415 میلادی آرامگاه او را ویران ساختند که فوراً باز هم از طرف پیروانش تجدید بنا گردید.

یزیدیان در 23 ایلول هر سال هفت شبانه روز جشن می گیرند و این مدت را با ساز و آواز سپری می سازند. "لایارد" تنها اروپایی است که توانسته است در این جشن ها شرکت کند. وی از آهنگهای شب و نماز خواندن و عبادت آنها صحبت می کند که چگونه در زیر نور مشعل همراه با صدای سرنا صورت می گرفت است.

در خاتمه این بحث باید گفته شود (ملک طاووس) که شبیه یک طاووس است،

پیش یزیدیان مقام والایی دارد. عده ای از دانشمندان چنین میپندارند که ارتباطی بین کلمه طاووس و اسم بابلی قدیم "تموز" خدای آفتاب و گرمای تابستان وجود دارد. و نیز همین دانشمندان معتقدند که پیوند دیگری بین یزیدیان و اعتقادات و آیین های قدیم سرزمین بین النهرین (مزوپوتامیا) وجود دارد.

واضح است که در قرن یازدهم میلادی ساکنین شهر (حاران) در نزدیکی "اورفه" خدای ماه "سین" را می پرستیدند که همان "شیخ سین" یزیدیان است.

در هر حال نتیجه هر چه باشد، یزیدیان دارای ریشه ای کهن و مشخص است که روشن ترین دلیل آن نگریشی است که اینها نسبت به شر دارند.

سر شماری ها نمایانگر این واقعیت اند که در ترکیه (در زمان حیات مینورسکی) حدود سی هزار یزیدی در شهرهای (سنجار، موصل و حکاری) زندگی می کردند ضمن اینکه سر شماریهای سال 1910 هم نشان می دهد که در قفقاز نیز نزدیک به 25 هزار یزیدی سکونت دارند. توضیح: (شکی نیست که شماره یزیدیان در قدیم خیلی بیشتر از حالا بوده است، شرفنامه در باره امرای مشهور "حزیره" می نویسد: اینها را به رای و تدبیر یزیدیان روی آورده و عقاید آنها را قبول کرده اند که من قسمتی از آنها را در سال 1853 و 1856 در اطراف بایزید دیدم به شریعت اسلام اعتقاد پیدا کرده و به آن گرویده بودند. در ایران فقط یک آبادی دیدم که به نام "جبارلو" در نزدیکی ماکو هست یزیدی اند و 25 خانوار میشوند (گزارش عمومی ماکو در 1905 صفحه 23 و 24). (مولف).

عقیده دیگری که در کردستان است، آئین علی الهی یا اهل حق می باشد که یک ایین کاملاً کردی است ولی تحقیق ولی تحقیق کامل در آن به عمل نیامده است. آنهایی که ساده میگویند این عقیده از زمان به خلافت رسیدن خلیفه چهارم حضرت علی (ع) پیدا شده است، معتقدات مسلمانان را رد میکنند و تقریباً عقیده شبیه (دوناردون یا تناسخ ارواح) دارند. که چنانکه معلوم است این عقیده نیز از طرف مسلمانان واقعی مردود شناخته شده است.

اما آنچه که بصورت واضح با معتقدات علی الهی ها ارتباط داشته باشد این است که ربانیت و علامت آن در دنیا هفت بار به ظهور پیوسته و یک بار از این هفت بار خداوند در وجود علی (ع) ظاهر شده است و در هر بار هم با خداوندانی ظاهر شده که چهار فرشته همراه آنان بوده است، که خصوصیات کلی خدایشان را داشته اند و حضرت محمد (ص) هم یکی از این فرشتگان حضرت علی بوده است.

بیان خیلی از اسرار خلقت در زمان بابا خوشین و سلطان اسحق و به وسیله آنها اظهار شده است. مطلب جالب توجه این که مقام خداوندی، به نظر علی الهی ها، به سر دسته فرشتگان که همراه آنها بوده اند تفویض شده است.

علی الهی ها به تناسخ ارواح یا دونان اعتقاد دارند و می گویند مرگ مثل زیر آب رفتن مرغابی است، بدینگونه که در آن لحظه ای که از یک نقطه از نظر پنهان می شود بلافاصله از جایی دیگر سر در می آورد.

از دیگر عقاید جالب این طایفه، انتخاب برادر است. در این مرحله هم کسی را به برادری انتخاب می کنند که برادر واقعی نداشته باشد. از مراسم دیگر علی الهی ها تقسیم نان مخصوص است باگوشت سرخ کرده که به یک شکل مخصوص صورت می گیرد. این برنامه سبب شده با توجه به برنامه ای مشابه در مسیحیت تصور کنند که این آیین از مسیحیان گرفته شده باشد. اما به عقیده من (مینورسکی) این نظر درست نیست زیرا معتقدات علی الهی ها، در هیچ یک از زمینه های عقیدتی شباهتی با مسیحیان ندارد.

علی الهی ها همیشه با مسلمانان واقعی هم! سر ناسازگاری داشته اند چنانکه قزل-لباش های منطقه "درسیم" که علی الهی اند، هیچگاه از ترکان اطاعت نکرده اند.

علی الهی ها و قزل باش های ترکیه با هم، هم عقیده می باشند ولی ایرانی ها از این نام (قزل باش) برای پیشبرد نظریات سیاسی خود استفاده بسیار کرده اند.

چنین به نظر می رسد که عقیده علی الهی از ایران به ترکیه رفته و در آسیای صغیر پراکنده شده است.

از مطالب جالبی که قزلباشهای ترکیه به آن معتقدند این است که: خداوند برای کار کردن به زمین آمده است و می گویند حضرت علی جنگاوری بزرگ بوده و بعد از خود شمشیر بزرگ را به روس ها و آرم سبز خود را هم به انگلیسی ها داده است تا آنها متفقا ترکیه را از بین ببرند!!

جهانگردان دانشمند روس در سال 1913 در ناحیه "سیواس" از عده ای علی الهی های آنجا شنیده اند که قرار است یک علی دیگر در سال 1330 هجری ظهور کند و

مردم را برای استقبال از خدای جدید آماده سازد. جالب اینکه جنگ جهانی هم در آواخر سال 1330 هجری شروع شد.

علی الهی ها نوشته هایی به زبان گورانی دارند که خوشبختانه برای اولین بار نسخه خطی آنها را به دست آوردم (مینورسکی) که یکی از آنها به صورت کتابی به نام "سرانجام" منتشر شد.

درسفر دوم من (مینورسکی) که در سال 1914 صورت گرفت، توانستم سری به قبیله پیروزی که علی الهی اند در دهی محصور در میان کوههای سنگلاخی و صعب العبور اورامانات، به نام (پیردیور) بزنم. منظره این ده از جهت شرقی بسیار زیباست ولی قست غربی که به غرب رودخانه زاب نگاه می کند و آرامگاه (بابایادگار) در آن قسمت قرار دارد بسیا جالب توجه تر و زیباتر میباشد. قبل از من (مینورسکی) دو سیاح روسی به نامهای بارون (بودی) و چیریکوف، از این ناحیه دیدن کرده اند.

من (مینورسکی) توانستم تمام اسرار نهفته آیین (علی الهی) ها را در گوشه های پراکنده آرامگاه "بابایادگار" مطالعه کنم و حسن کار در این بود که وقتی نتیجه مطالعاتم را از مطلعین بزرگ علی الهی شناس پرسیده بودند، همه آنها را مورد تأیید قرار داده بودند.

در این ناحیه همه چیز از خود اثری بجای گذاشته است. صحبت می کردند که در یکی از اجتماعات علی الهی ها یکی از درویش در برنامه ذکر و از خود به خبری به مرحله ای می رسد که خود را در برابر آرامگاه "بابایادگار" به پرتگاهی از رودخانه زاب می اندازد و ضمن اینکه فریاد می زند: بابایادگار آدم مرا بگیر!، این هوس سبب پیدایش داستان هایی عجیب و غریب شده است در حالی که تماشاچیان حاضرت در محل حادثه گفته اند جز پیکری متلاشی شده و بی جان از درویش بیچاره در قعر پرتگاه چیزی باقی نماند.

شیدایان این قوم (نویسنده کلمه دیوانگان را بکار برده است. مترجم) در حق من (مینورسکی) لطف زیادی مبذول داشتند. و یک مجسمه مومی بزرگ از آرامگاه و یک پیاله از آب چشمه پیروز (کسلان) را به من هدیه کردند.

این سفر برایم بسیار پر بار بود و خاطراتی را که در ذهنم جای گرفته اند هیچگاه

فراموش نخواهم کرد و حال که این فصل را به پایان می برم نمی توانم از ذکر یک خاطره از خاطرات روزانه خود صرف نظر کنم:

شب 21 نیسان 1914 در یک آسمان صاف و مهتابی در حالی که نموداری از قلاع کهنه و مخروطه بر بالای کوههای نزدیک به نظر میرسیدند. قتل کوهها در مسیر دره پرازدرختان سربلند، خود نمایی میکردند. توده های صنوبر، بر اطراف قتل و دماغه های برف گرفته کوهها، به قول "بودی" که بسیار زیبا تشبیه: به تخم کبک هایی شباهت داشتند که کمی بزرگ تر در آشیانه سبز و خرم نهاده باشند). صدای پرندگان به ورد خوانی جاودانه در اویش شبیه بود که مرتب (هو، هو) میکشیدند. جرنگ جرنگ زنگی که به گردن الاغی که من سوار آن بودم، چون نوای موسیقی دلچسپی گوشهای مرا نوازش میداد و با نوای کاروان سالار قزاق ما، که آواز "کوبا-نی" می خواند، بسیار خیال انگیز بود.

واقعا رویای قشنگی بود که بعد از دوازده سال انتظار، سرانجام اتفاق یارم شد و کمکم کرد به این سرزمین زیبا رسیدم. همیشه که به گذشته ها فکر میکنم، حواسم از روی نگهبانان دیر پا و دیرینه جوی این آرامگاه سرفراز پر می کشد و در این اندیشه غرق می شوم که این چه عاملی است که سبب شده اینها تمام هستی حیات خود را وقف خدمتی کنند که نسل به نسل به آنها رسیده و این چنین از این قبور بزرگ، که امروز سنگی مرمر بر روی آنها کشیده اند، مراقبت نمایند.

از خودم میپرسم، نکند این نیروی پنهانی و مرموز و افسون مانند "بابایادگار" است که آنان را این چنین مسحور خدمتی کند که بر عهده شان قرار گرفته است.

Chia.rabii@yahoo.com

2010-01-29

مالمو سوئید.

راه و روش و خصوصیات کردها... ادامه دارد.

